

استمرار حاکمیت ملی

هدف جنبه ملی ایران است

شماره (۵۸) شنبه شانزدهم  
دیماه ۱۳۵۷

خبرنامه

# جنبه ملی ایران

ویژه نامه تختی



گرامی باد یاد جهان پهلوان

## گدازهایی که کشته می‌شود!

## نام‌ها

ایران زمین محروم از گرمای روشنی بخش جهان پهلوان  
 د همین زمستان سیاه خرد رامیگذراند . زمستان  
 سیاهی که از خون پاک جوانمردان ایرانشهر  
 گلگون شده است . زمستان سیاهی که جوانمردان  
 ایرانشهر در تمامی گشته‌ها سرزمین صیبن ، پاس  
 شرف و ناموس ملی را باضحاک و دیوان سپید غریبی هوا -  
 د ارش به نبرد ی سر نوشت ساز برداخته اند تا بهار  
 شکفتگی و آزادی را که بیست و پنج سال است در زندان  
 خود کامگی و سوسپردگی ایرانمرداران غاصب د یو  
 سیرت ، محبوس مانده آزاد بسازند و درینجا که در  
 این هنگامه پرشور میدان نبرد ازطنین آوای جهان  
 پهلوانی تهی است . جهان پهلوان دهسالسی  
 پیش ازاین ، به هنگامی که این نبرد میهنی چون  
 این ایام فراگیر نشده بود به خنجر از پشت ، از  
 پای د آمده است و اکنون چشمان آرزومند او از دل  
 خاک نگران پیروزی نبردی است که خود از سربازانش  
 بوده است . نه ، جهان پهلوان میدان نبرد را  
 ترک نکرده است . چگونه ممکن است در این هنگامه  
 سرنوشت ساز در میدان نبرد حاضر نداشته باشد ؟  
 اگر چه به د سیسه کاووس د خون غلتیده باشد ؟  
 حضور او به عنوان اصیل ترین نمونه پهلوانی اساطیری  
 ایران در همه جا احساس میشود . در میان هاله‌ای  
 از خون پیش می آید ، در خیابان اسلامبول است با  
 صد وقتی برسینه که برای زلزله زدگان جنوب از هم  
 میهنان یاری بگیرد و از دحام پرشور مردم است بگه  
 لببیک ندای جهان پهلوان .

در میدان جلالیه است ، پرچم جبهه ملی ایران در  
 دست اوست و قریب صد ها هزار نفر که فریادشان به  
 افتخار او سقف آسمان را می شکافد . او را پس  
 پرده ای از اشک می بینیم ، این بار تصویرش را در  
 مارش عظیم روزهای نهم و دهم محرم که همراه میلیون  
 ها ایرانی در حرکت است و در چشم انداز تصویرش  
 جوانان خانی آباد ، تختی های نوجوان وادامه  
 د هنده راه او .

این روزها جوانان خانی آباد باز باید در تدارک  
 پیشواز جهان پهلوان باشند ، مانند هر بار که از  
 میدان نبرد ی افتخار آفرین به خانه باز میگشت ،  
 اما این بار باید برای او تدارکی عظیم دیده باشند ،  
 آخر جهان پهلوان د رسالروز د همین سال د خون  
 غلتیدنش د راستانه پیروزی برد شهن است .

د در خیابان خانی آباد تهران ، بسال ۱۳۱۰  
 شمسی ، پسری دیده به جهان پرهیا هو گشود  
 که او را غلامرضا نام نهادند .  
 پدرش ، ارباب رجب تختی یخچال دار و ماد رش  
 همانند همه زنان پاک نهاد و دلیر پرور ایران  
 که وظیفه ای برای خود نمی شناسند جز فداکاری  
 برای آسایش خانواده و پرورش فرزندان ی باشرف و  
 غیرتمند ، خانه دار بود .  
 دوران بی خیالی غلامرضا ، در میان کوچه های  
 بلند دیوار آجری ، با بچه های همسنش  
 بهمراه بازیهای کود کانه سپری شد .  
 عشق به ورزش و عشق به میهن و انسانها را در  
 د امان ماد رگزانند رش و پس از آن در میان اجتماع  
 کودگان محله آموخت .  
 تحصیلات ابتدائی را در رمد رسه ای واقع در محله  
 قنات آباد ، که چندان از منزلش دور نبود فرا  
 گرفت و تحصیلات متوسطه را در رمد رسه د قیقی در  
 همان محل .  
 ورزش دوستی و روح آرام نا پذیر غلامرضا ، او راه  
 را می کشاند ، تا از این راه نام ایرانزمین را بسازان  
 د لیوان حماسه آفرین شاهنامه د سراسر  
 گیتی بر آوازه سازد ، باروانی چون بهرام و سیاوش  
 وصولتی همانند رستم ، در این پهنه بمیدان آمد .  
 اولین تجربه های ورزش کشتی را بسال ۱۳۲۶ در  
 زورخانه فولاد شروع کرد و خیلی زود قهرمان تازه  
 بمیدان آمد و به اتکای سینه فراخ ، بازوهای  
 توانا ، ایمان مذ هیمی و روح بلندش ، حریفان کهنه  
 را از میدان بدر کرد و به مقام قهرمانی کشور دست  
 یافت .  
 اولین تجربه غلامرضا تختی در میدان های جهان  
 بسال ۱۹۵۱ میلادی بود در مسابقات کشتی  
 جهانی د رهلستونکی که د روزن ششم به مقام دوم  
 قهرمانی جهان دست یافت و بناگاه توجه همه  
 کارشناسان کشتی جهان به قهرمان بیست ساله  
 ایران جلب شد .  
 پس از آن ، تا سال ۱۹۶۲ چهره انسانی غلامرضا  
 تختی در هر مسابقه جهانی ، چهره ای افتخار -  
 آفرین بود .  
 افتخارات ورزشی تختی را میتوان چنین خلاصه  
 کرد :-  
 بقیه د صفحه ۳

بقیه زندگینامه

پاسخ دادند و میلیونها ریال به نفع زلزله زدگان جمع آوری شد .

چه بسیار زنان که تنها زینتشان گوشواره یا دست بند و یا گردن بند را برای کمک به همیهنان زلزله زده نثار تهرمان ملی کردند .

غلامرضا تختی در کنگره جبهه ملی ایران ، در دیماه ۱۳۴۱ به عنوان نماینده برگزیده ورزشکاران شرکت و در همان کنگره به عضویت شورای مرکزی جبهه درآمد .

تختی کارمند ساده راه آهن دولتی بود و با حقوق اندک پارگردش زندگی خود و خانواده اش را در نهایت تنگدستی بدوش میکشید .

آنگاه که بار دیگر ، نفسها در سینهها حبس شد توان روحی قهرمان ، قهرمانی که به تمام معنا تجسم انسانیت بود به پایان رسید .

او در شانزدهم دیماه ۱۳۴۶ در یکی از اطافهای هتلی در خیابان تخت جمشید تهران ، به شیوهای آمیخته با راز و رمز که هنوز به درستی حقیقتش روشن نشده در ۳۷ سالگی از میان مردمان میهنش که عاشقانه دوستشان می داشت برفت .

از آن زمان ، بابک ، تنها بازمانده پهلوان در کارمادر غمگین و محبورش سالهای دراز جدائی را با تلخی می گذراند .

کودکی بابک با افسانههایی که مادرش شہلا برای او از پهلوانی های پدر و آئروز شکوهمند که مردم کوچه و بازار ، دانشجو و دانش آموز معلم و استاد ، کارگر و کارفرما ، روستائی و شهری ، همه و همه صمیمانه بر مزار پهلوان اشک ریختند و یادش را با دودهای فراوان و گلهای پیر شده گرمی داشتند سپری

شد و اکنون او به هر کجا که قدم می نهاند و محدودیت چشمهای مهربان دوستداران پدرش به او می نگرند ، و با لبخندی یاد آورش میشوند که تختی جاودانه در دلها زندگی می کند .

باشد که بابک بر جای پدر تکیه زند و وارث همه آن خصلتهای بزرگ انسانی گردد .

۱۹۵۲ - المپیک هلسنکی ، مقام دوم

۱۹۵۴ - مسابقات جهانی ورشو ، مقام دوم

۱۹۵۶ - المپیک ملبورن برای اولین بار به مقام

اول قهرمانی جهان رسید و در میان

حریفان روسی و امریکائی خود برکسرسی

افتخار قرار گرفت .

۱۹۵۸ - المپیک آسیائی ژاپن ، مقام اول

۱۹۵۸ - مسابقات جهانی بلغارستان ، مقام دوم

۱۹۵۹ - مسابقات جهانی تهران ، مقام اول

۱۹۶۰ - المپیک رم ، مقام دوم

۱۹۶۱ - مسابقات جهانی ژاپن ، مقام اول

۱۹۶۲ - مسابقات جهانی آمریکا ، مقام دوم

ولی آنچه که تختی را محبوب میلیونها ایرانی کرد ،

آنچه که حماسه تختی را در درون دیوارهای بسته هزاران هزار خانه ایرانی برد ، آنچه که بسیاری از زنان با ایمان را بر آن داشت تا پیش از هر زور آزمائی

تختی ، کنار سجاده نماز دست بر آسمان برده و برای پیروزی بر آستان خدا دعا کنند ، آنچه که هزاران جوان شیفته اش را بر آن میداشت تا بسا

دستهای سرشار از امید فریادهای پیروز یاد تختی بدرقاش کنند ، تنها شناخت قدرت پهلوانی تختی نبود ، بل شناخت جوهر روح بلند ، انسان دوستی

وانسان بودن او با همه گستردگی مفهومی بود که وجود پرمایه اش را بسرحد غنا میرساند .

سیمای پهلوان تختی و وجود سرشار از مهرش چونان یک قهرمان ملی ، با همه رستم صولتی و آرش کرد آریش بردلها نقش بست .

آنگاه که پیوستگی رسمی تختی به سازمان جبهه ملی ایران بسال ۱۳۳۹ بگوش دستگاه استبداد رسید ،

سختگیری و کار شکنی برای او آغاز شد ، محدودیت حتی باگماردن ماءموران خود فروخته از ورود تختی به باشگاه ها که در حکم

خانه دوم جهان پهلوان بود جلوگیری بعمل می آمد . آن زمان که قهر طبیعت ، زمین لرزه های راد منطقه آن خصلتهای بزرگ انسانی کردند .

قزوین بهار آورد و مردم بی خانمان روستا های بوئین زهراسخت نیازمند یاری بودند ، پهلوان تختی ، از سوی جبهه ملی برای یاری به زلزله زدگان

بمیان مردم تهران رفت و درخواست کمک کرد . در مسیری که از میدان ۲۴ اسفند تا میدان راه آهن پیچید ، مردم به ندای قهرمانان

خانه های از سوی تربیت بدنی در نارمک به تختی داده بودند ، که او هرگز در آن خانه سکونت نکرد و آنرا در اختیار کسانی که جایی برای زیستن نداشتند می گذاشت .

جهان پهلوانان صفای تو باد  
دل مهرورزان سزای تو باد

در پیش از رستم که در جوش نیست

جهان پهلوان ، با آن صفای سخن بروی آزمگین  
و نگاه گریزان و زبان مهریمان و دل پر  
امید با بازوانی به استواری پیولا د و قدی  
افراشته ، از پشت سالیان دراز نویسدی  
و یاس از راه باز آمد .

باز آمد ، شکوفا و جوان و سربلند و طلوع  
آن یل را مردم آذین بستند و آن خورشید  
به شب تابیده را که گرمی امید با خود  
آورد تا خانسی آباد زاد گاهش و خانه  
کوچک و ساده و بی ریاض بردوش آوردند  
و آنجا در آن خیابان قدیمی با درهای  
همیشه باز خانه ها و درویشی خانواده ها  
بر فرشی از گل گام نهاد .

پهلوان در هنگامه فضیلت سوزی که از  
سوسوی اختران نیز خبری نبود و مردم  
سرد رگبندان فرو برده و گلپهای سرخشا  
پر ریز شده بود همچون چشمه آفتابی  
سرد راورد و بدینسان بارد یگر رستم از  
میان صفحات شاهنامه گام بیرون  
نهاد و به جنگ دیوسپید کمر بست .  
آن گل رنج پرورده ، آن پیک پر شور آینده  
که کلاف نواهای از هم جدا را مهرش به  
هم بافت و دانسه پریشیده دلهارا به  
یک رشته و به یک بند کرد ، در پیکار  
دیوان در میدان نبرد مردی و نامردی  
راستی و ناراستی به حیلتی تلخ  
جان داد .

گرامی باد آن یل ، آن جهان پهلوان  
آن همیشه دوست ، گرامی باد یاد تختی .

هفت پیه

کدامین پیک را باید روانه کرد اکنون نزد رود ابه  
کدامین نرمگوی نکته دان شاید گزارش را  
چسان گوید بر آن شیر پرواز  
که رستم قامت بر نائسی و پاکسی

بلند آوازه همزاد پیروزی  
بر افراشته و رایات آزادی  
در این پرکار د هشتناک

که اینک رایات افراسیاب و رایات کاووس بکرتک است  
و پیروزی شهید سازش و افسون و نیرنگ است  
بنا هنگام خود را کشت  
کدامین دل کند باور  
کدامین ضربه اش افکند  
کدامین ناروا از پشت ؟  
نگه در چشمها ابهری است بارانی

نفس در سینه ها شیون  
سخنبا در زبان نوحه  
زبانها در دهان الکن  
از این پس بی تو ایران شهر  
درفش افتخارش را به بازوی کدامین یل برافرازد  
در این دوران بی دریغی شکست و خفت و حسرت  
که هر سوز بی افراسیابان است  
بدل مهر که بسپارد ؟

دمای مادران سوی که ره جوید  
غریو کوه گان نام که را گوید  
لبان آفرین روی که را بوسند  
همه اورنگیان دیدن انیرانخواه

و در چشمان کی ، افراسیاب اهریمن پنهان  
درفش کاویان از خون سهراب و سیاوش همچنان رنگین  
شگفتی نیست گرسیر آید از جان رستم درستان  
چنین بوده است باری ماجرای رستم دوران

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

به سوگت ای به سوگت هرچه چشم پاک اشک افشان  
من اینک در تمام چشمهای پاک میگیرم  
من اینک در تمام آههای سرد مینالم  
لب و دندان گزان با خاطر اند و هبار خویش میگویم  
تو بودی رستم درستان  
نه با کاووس بر کاووس  
چرا اینسان ؟  
چرا ای رستم دوران  
چرا افسوس

شیمی از مظلومه خون سیاووش باد

خاطره پر شکوه آن جوان مرد جاودانه باد